



خداوند المموت

حسن صباح

پل آئیر

ترجمہ: ذبیح المنصوری



۱۳۹۸

فهرست

| | | |
|-----|-------|--|
| ۵ | | مقدمه ناشر |
| ۷ | | مقدمه مترجم |
| ۹ | | توضیح |
| ۱۱ | | دارو فروشان الموت |
| ۱۷ | | پیک از خراسان |
| ۳۱ | | پیک بدخبر |
| ۳۵ | | موسی نیشابوری در قلعه طیس |
| ۴۳ | | آنچه موسی در انتظارش نبود |
| ۴۹ | | کیش باطنی الموت چگونه به وجود آمد؟ |
| ۵۹ | | باطنی‌ها هم در انتظار مهدی موعود بودند |
| ۶۵ | | خواجه نظام‌الملک |
| ۹۵ | | محاصره قلعه طیس |
| ۱۱۵ | | مقدمه روز رستگاری به عقیده باطنی‌ها |
| ۱۲۱ | | روز قیامت یا (قیامة‌القیامة) |
| ۱۲۹ | | برای نجات قلعه طیس |
| ۱۳۷ | | خروج از قلعه طیس برای مأموریت |
| ۱۶۱ | | حمله سپاه سلجوقی به الموت |
| ۱۸۵ | | باطنی‌ها در قومس |
| ۱۹۹ | | بهشت مصنوعی یک قرن و نیم بعد از سال ۶۵۴ هجری |
| ۲۰۹ | | باطنی‌ها در ارجان و خوزستان |
| ۲۲۹ | | خواجه نظام‌الملک به ملک‌شاه سلجوقی چه گفت؟ |
| ۲۳۷ | | چند جمله راجع به «ترکان خاتون» و «برکیارق» |
| ۲۴۱ | | «موسی نیشابوری» و «یوسف جوینی» |
| ۲۵۹ | | خواجه نظام‌الملک چگونه کشته شد |
| ۲۶۷ | | مرگ ملک‌شاه و مسئله جانشینی او |
| ۲۹۹ | | اندیشه بر تخت نشاندن برادر ملک‌شاه |
| ۳۲۵ | | «تنش» در آذربایجان |

| | |
|-----|--------------------------------------|
| ۳۳۳ | برکیارق اسیر شد |
| ۳۷۷ | برکیارق در قلعه ارجان |
| ۳۹۳ | ترکان خاتون و برکه القیس |
| ۴۲۷ | محاجه ترکان خاتون و تنش |
| ۴۳۹ | توطئه قتل ابو حمزه کفشگر |
| ۴۵۹ | محاكمة ترکان خاتون |
| ۴۷۳ | کشتار در اصفهان |
| ۵۰۱ | درخواست ترکان خاتون از حسن صباح |
| ۵۱۱ | جواد ماسالی در حضور تنش |
| ۵۲۹ | تنش دستگیر شد |
| ۵۳۵ | مقدمه سلطنت برکیارق |
| ۵۵۵ | برکیارق با سمت پادشاه وارد اصفهان شد |
| ۵۶۷ | بیماری حسن صباح |
| ۵۷۷ | زمینه سوء قصد کردن به حسن صباح |
| ۵۸۵ | اظهارات حسن صباح قبل از سوء قصد |
| ۵۹۷ | جواد ماسالی تصمیم به سوء قصد گرفت |
| ۶۱۱ | مقدمه قتل ترکان خاتون |
| ۶۶۱ | آخرین ساعات عمر خداوند الموت |
| ۶۶۳ | مرگ حسن صباح |

داروفروشان الموت

قبل از اینکه آفتاب غروب کند و قندیل‌ها روشن گردد، مردی که دارای موهای سفید و سیاه بود و به نظر پنجاه ساله می‌رسید بانگ زد علی، علی کرمانی کجا هستی؟ جوانی که بیش از بیست سال از عمرش نمی‌گذشت و یک حلقه ریش باریک و کمرنگ اطراف صورتش دیده می‌شد، جواب داد: زبردست چه می‌گویی؟ و بعد از این گفته به آن مرد که موسوم به محمود سجستانی بود نزدیک گردید.

محمود سجستانی گفت فردا قبل از طلوع فجر کاروان حرکت می‌کند و باید بارها را ببرد. بارها باید حاضر باشد تا امشب، چهارپاداران عدل‌ها را طناب پیچ کنند. علی کرمانی گفت: ای زبردست عدل‌های ری و کاشان و اصفهان آماده است و من اسم هر شهر را که باید بار در آنجا تحویل داده شود روی عدل‌ها نوشته‌ام تا اشتباه نکنند و بدانند که هر عدل در کجا باید تحویل داده شود و چون چهارپاداران سواد ندارند، بر طبق دستور تو، من روی هر عدل، علامتی هم نقش کرده‌ام که آنان از روی آن علایم مقصد بارها را بدانند و بارهای ری را به کاشان و اصفهان نبرند. اما جوال‌ها را ندوختم و منتظرم که تو بیایی و داروها را ببینی!

محمود سجستانی به راه افتاد و به اتفاق علی کرمانی وارد حیاطی شد که در چهار طرف آن سباباط وجود داشت و جوال‌ها را زیر سباباط گذاشته بودند تا اگر باران غیرمنتظره بارید داروها را خیس ننماید. وقتی محمود سجستانی به طرف جوال‌ها می‌رفت به مرد جوان گفت من در کار خود وسواس دارم و معتقدم، دارویی که ما به دیگران می‌فروشیم باید مرغوب و خالی از اسفال^۱ باشد تا اینکه اعتبار ما از بین نرود. اگر ما فقط یک مرتبه گل بنفشه و سپستان و انزروت نامرغوب توأم با اسفال در جوال‌ها جا بدهیم و برای مشتریان خود به ری، کاشان یا اصفهان و یا سایر شهرها بفرستیم، دیگر، هیچ یک از آنها از ما دارو نخواهند خرید. خداوند^۲ ما علی ذکرة السلام می‌گوید که پیوسته باید راست و درست بود و من همواره اندرز او را به خاطر دارم. علی کرمانی گفت ای زبردست آیا فکر می‌کنی که من راستگو و درست‌کردار نیستم. محمود سجستانی گفت ای فرزند، من تو را راستگو و درست‌کردار می‌دانم. چگونه ممکن است شخصی که خداوندگار ما را پیشوای خود می‌داند راستگو و درست‌کردار نباشد. ولی تو جوان هستی و ممکن است گاهی بر اثر جوانی غفلت کنی و آنطور که باید برای انتخاب جنس دقت نمایی و مقداری علف خشک یا مرزنگوش در جوال جا بگیرد یا گل گاوزبان پاک نشده برای مشتریان ما

۱. در زبان عوام آشفال - مترجم.

۲. مقصود حسن صباح است.

فرستاده شود و به همین جهت قبل از اینکه جوال‌ها را ببندند من داروها را از نظر می‌گذرانم. علی کرمانی گفت بسیار خوب ای زبردست هر چه می‌خواهی بکن.

محمود سبجستانی، دست را وارد جوال‌ها کرد و نمونه دارویی را که در آن بود بیرون آورد. در بعضی از جوال‌ها چند نوع دارو وجود داشت. بعد از اینکه مطمئن شد داروها مرغوب است و اسفال ندارد پشت جوال‌ها را از نظر گذرانید. در پشت هر یک از جوال‌ها نوشته بودند ری-بازار حشاشین یا کاشان-بازار حشاشین یا اصفهان بازار حشاشین و غیره.

بازار حشاشین که در تمام شهرهای بزرگ ایران وجود داشت بازار دارفروشان بود محمود سبجستانی و علی کرمانی نیز از حشاشین بودند ولی آن دو و سایرین که همه در آن منطقه زندگی می‌کردند تولیدکننده و عمده فروش دارو محسوب می‌شدند. منطقه سکونت آنها الموت نام داشت و آن منطقه‌ای بود (و هست) واقع در جنوب غربی دریای مازندران که یک منطقه کوهستانی به شمار می‌آید.

در دامنه کوه الموت آبادی‌هایی بود که ساکنین آن زارع بودند. زنها و اطفال روستایی هنگامی که فرصت داشتند در دامنه‌های اطراف گیاه‌های طبی را جستجو می‌کردند و بعضی از آنان گیاه‌های اصلی را در باغچه‌ها یا کشتزارهای خود می‌کاشتند. روستاییان گیاه‌ها و گل‌ها و ریشه‌های گیاهی را که خاصیت طبی داشت به محمود سبجستانی که یکی از مباشرین خداوندگار بود می‌فروختند و او هم آنها را به شهرهای نزدیک و دور صادر می‌کرد و حساب خرید و فروش گیاهان طبی را در دستک‌های مخصوص نگاه می‌داشت و به نظر خداوندگار می‌رسانید. قبل از اینکه جوال‌ها را بدوزند محمود سبجستانی رفت و با زنبیلی پر از ابریق‌های زجاجی و سفالی مراجعت کرد. اطراف هر ابریق با الیاف کتف، یک سبب بافته بودند تا بر اثر تصادم شکسته نشود. ابریق‌های سفالی دارای لعاب بود تا از آن چیزی تراوش ننماید. محمود سبجستانی ابریق‌ها را از زنبیل خارج کرد و درون جوال‌ها میان گیاه‌های طبی جا داد تا اگر یک جوال از پشت ستور افتاد، ابریق نشکند و مایع گرانبهای آن از بین نرود. در بعضی از آن ابریق‌ها، الکل بود و در بعضی دیگر جوهر بید (که نباید آن را با عرق بید اشتباه کرد) و همان است که انواع آن را امروزه به اسم سالیسیلات می‌خوانند. در چند ابریق کوچک هم جوهر تریاک را قرار داده بودند. الموت در دنیای قدیم یکی از مراکز بزرگ داروسازی بود و مواد خام داروها را تا آنجا که ممکن بود از این محل به دست می‌آوردند و مواد خامی را که در محل یافت نمی‌شد از خارج وارد می‌کردند. داروهای گرانبها که در ابریق‌های زجاجی و سفالی بود و از آنجا به سایر شهرهای ایران حمل می‌شد، جبران داروهای ارزان قیمت گیاهی را که در جوال‌ها بود می‌کرد. چون داروهای گیاهی ارزان قیمت برای خداوند الموت خیلی صرف نداشت، اما داروهای شیمیایی که در ابریق‌ها قرار داده می‌شد به بهای گران به فروش می‌رسید و جبران ارزانی قیمت داروهای گیاهی را می‌کرد. پس از اینکه محمود سبجستانی ابریق‌ها را در جوال‌ها جا داد به علی کرمانی گفت که در جوال‌ها را بدوزد و او با کمک یکی از جوانان که همسالش

۱. سالیسیلات از ریشه لاتینی سالیس یعنی بید، داروی بعضی از امراضی است که مردم به اسم روماتیسم یا آرتریت می‌خوانند و این داروی مفید را ایرانیان کشف کردند همچنان که الکل و مورفین را ایرانیان از مواد گیاهی استخراج نمودند. جوهر بید که پدران ما از بید به دست می‌آوردند داروی ضد عفونی و مسکن هم بود و هست و امروز دارای خاصیت مسکن و ضد عفونی معروف موسوم به آسپرین را از جوهر بید می‌سازند و می‌دانیم که نام شیمیایی آسپرین، اسیدسالیسیلیک است - مترجم.

بود در جوالها را دوخت تا اینکه چهارپاداران بیایند و عدلها را طناب پیچ کنند و قبل از طلوع فجر آنها را بار چهارپایان کنند.

بعد هوا قدری تاریک شد و قندیلها را روشن کردند و بانگ اذان به گوش رسید. محمود سجستانی که دیگر کاری نداشت به راه افتاد که به سوی مسجد برود و وضو بگیرد و نماز بخواند. در شهر الموت فقط نماز مغرب به جماعت خوانده می شد و مردم نمازهای دیگر را فرادا می خواندند، برای اینکه خیلی کار داشتند و نمی توانستند هنگام بامداد و ظهر به مسجد بروند و نماز جماعت بخوانند. محمود سجستانی وقتی وارد مسجد گردید، دریافت که خداوند الموت بر سجاده نشسته و منتظر است که نمازگزاران مجتمع شوند. خداوند الموت که نام اصلی اش حسن صباح بود در آن موقع یک مرد ۳۵ ساله به شمار می آمد و وقتی برمی خاست می دیدند که بلند قامت است. حسن صباح که هرگز پیروانش اسم او را بدون (علی ذکره السلام) بر زبان نمی آوردند، یک مرد زیبا بود و امروز می توان فهمید که وی نمونه کامل یکی نژاد آریایی سیاه چشم محسوب می شده است. او صورتی بیضوی شکل و چشمهایی درشت و سیاه و دهانی کوچک و خوش ترکیب و بینی بی راست داشت و وقتی برای صحبت دهان می گشود، دندانهای منظم و سفیدش از سلامتی مزاج او حکایت می کرد. پیروان حسن صباح هم که در شهر الموت و حوالی آن زندگی می کردند همه دارای بنیه ای قوی و مزاجی سالم بودند. در آنجا مردم هوای پاک منطقه کوهستانی را استنشام می کردند و گرد مهبیات نمی گشتند و حشیش نمی کشیدند.

تکرار می کنم که حسن صباح و پیروان او حشیش نمی کشیدند و شایعه حشیش کشیدن آنها ناشی از این بوده که مورخین و تذکره نویسان کم اطلاع، حشاشین را که در زبان فارسی آن دوره به معنای داروسازان و دارو فروشان بوده، تدخین کنندگان حشیش تصور کرده اند. محمود سجستانی وضو گرفت و به صف نمازگزاران ملحق شد. بعد حسن صباح برای خواندن نماز قیام کرد و دیگران به او اقتدا نمودند. امام (یعنی حسن صباح) سوره های الحمد و قل هو الله را با صدای بلند می خواند ولی کسانی که به او اقتدا کرده بودند، کلامی بر لب نمی آوردند زیرا وقتی یک نفر قرآن می خواند، سایر مسلمین باید سکوت کنند و گوش فرا دهند تا کلمات و معانی آیات قرآن را خوب بفهمند. بعد از اینکه نماز تمام شد، حسن صباح به مؤمنین گفت همچنان بنشینند ولی خود بر پا ایستاد تا برای پیروانش صحبت کند. در حال ایستادن عبایش کنار رفت و کلیچه او نمایان گردید و معلوم شد که وی نیز مثل پیروانش لباس کوتاه در بردارد، و فقط هنگام نماز خواندن عبا بر دوش می گذارد. حسن صباح گفت ای برادران، مسافری که امروز وارد الموت شد از بغداد آمده و برای من رساله ای آورده است.

خداوند الموت رساله مزبور را از زمین برداشت و به مؤمنین نشان داد و گفت نویسنده این رساله معلوم نیست و نام خود را ننوخته و شاید از دروغها و اتهامات ناروایی که در این رساله، علیه ما گنجانیده شرم کرده و نخواسته است خود را معرفی نماید. ولی ما می دانیم که نویسنده حقیقی این رساله خلیفه بغداد است و او کاتب را واداشته که علیه ما دروغ بنویسد و بهتان بزند. من حدس می زنم نسخه هایی از این رساله به تمام بلادی که خلیفه بغداد در آنجا قدرت رسمی یا اسمی دارد فرستاده شده تا مردم را نسبت به ما بدبین کند و مسلمین تصور نمایند که ما گروهی فاسق و فاجر هستیم و شهر الموت بدتر از شهر لوط است و مردم در این شهر کاری ندارند جز اینکه اوقات خود را صرف تسکین کتیف ترین